

مرد

دورمان تازه در نشر چشمه ازبند تارمگ

● **شرق**: «هزارویک حکایت دارد زندان لاکان رشت، هزارتا را باور کنند، این یکی را نمی‌کنند: یک شب در بند محکومین مرد باز شد، یک دختر را انداختند درونش».
رمان «بند محکومین» نوشته کیهان خانجانی اخیرا بعد از چند سال انتظار در صف مجوز منتشر شد.
رمان چنان‌که در صفحه اول آن آمده است، در زندان لاکان رشت می‌گذرد، در بند محکومین که بیست‌وپنج اتاق دارد و دویست‌وپنجاه محکوم، و «همه این‌ها هم نه روی کاکل رئیس و پاسب اصلی و زیر هشت یا وکیل بند، که روی کاکل دوربین و آژمان و آخان» می‌چرخد.
«دوربین بالایا میله‌های زیر هشت، همه را می‌پایند. دو طرف کله‌ی هر سه‌تا بلندگو، دوتا دوربین داشت. ازدهای سسر و شش چشم مغز ما را می‌خورد».
زندگی و سرنوشت محکومین، روایتِ رمان خانجانی است، تجربه‌ای نیازمند زبان و لحن و فضایی خاص است که نویسنده خوب از پس آن برآمده است.
هر زندانی قصه‌ای دارد که از خلال واکاوی نویسنده در گذشت آنان روایت می‌شود و نویسنده در عین حال سعی می‌کند روایت‌هایی چندتکه از پیوند سرگذشت این زندانیان بسازد.
کیهان خانجانی با قصه‌هایی نو و زبانی خاص رمانی متفاوت با محوریت زندان پدید آورده است.
خانجانی با اشاره به اینکه بزرگ علوی بنیان‌گذار ژانر زندان یا داستان زندان است، اشاره می‌کند که ادبیاتِ اخیر ما به‌خصوص بعد از ایام جنگ، به‌سمت یکسان‌سازی سوق پیدا کرد و این فرایند با «ادبیات آپارتمانی» آغاز شد و به سری‌دوژی داستان‌هایی در آپارتمان، کافه و خیابان رسید و ازاین‌رو فکر می‌کند رمان «بند محکومین» می‌تواند در فضای غالب اخیر



در ادبیات ما اثر انکشت خود را به‌جا بگذارد و به‌تعبیری نور را به جایی بناباند که دیگران نتایب‌اندان.
رمان «بند محکومین» در میان ادبیاتِ موجود که بیشتر به‌سمتِ حدیث‌نفس و روایت تجربه‌هایی آسان‌یاب و همگانی رفته است، سعی دارد روایتگر تجربه‌های متفاوتی باشد که شاید دست‌یابی به آنها چندان ممکن نباشد و از این منظر نیز از خواندنی‌های اخیر ادبیات ما است.

«من نویسنده نیستم، شغل من روان‌درمانی است. گاه‌کداری نوشته‌ای در زمینه‌ی روان‌شناسی به‌قلم من در نشریات علمی چاپ شده، اما هرگز خودم را نویسنده ندانسته‌ام. این کتاب قرار است چیزی مانند رمان باشد، برمبنای حوادث و ماجراهایی کاملاً واقعی. کسی که در نظر داشت خود این کار را بکند و چیزی مانند زندگی‌نامه شخصی خود را با اندک تصرفی تبدیل به رمان کند، چهارماه پیش مُرد. او از مدت‌ها پیش مرا در جریان تصمیمش برای نوشتن سرگذشت خود گذاشته بود. حوادثی که برای او در زندگی رخ داده بود چندان استثنایی نبود ولی او اعتقاد داشت همین زندگی و مجموع رویدادهای آن، می‌تواند به‌اندازه کافی برای یک رمان- سرگذشت جذابیت داشته باشد...».
سومین رمان احمد پوری با عنوان «فقط ده ساعت» با این جملات آغاز می‌شود.

رمانی با درونمایه اجتماعی و داستانی که در روزگار معاصر ما می‌گذرد. عشق و مرگ از موتیف‌های محوری رمان پوری است یا به‌تعبیر خود او «روایتی نامنتظره با عشق و مرگ» است که رمان را پیش می‌برد. روایت جوانی مبتلا به سرطان که نته‌تها خود بلکه دیگران را نیز درگیر بیماری و شرایط خاص خود می‌کند. دوست نزدیک او که روان‌درانگر است بخشی از رمان را روایت می‌کند و دفترچه خاطرات خود بیمار بستر بخش دیگری از رمان است. رمان «فقط ده ساعت» چند روایت و خرده‌داستان را همزمان پیش می‌برد و رفته‌رفته گره‌های داستانی باز می‌شوند و ارتباط داستان‌ها را آشکار می‌کنند. در پشت جلد «فقط ده ساعت» نوشته شده است: «سومین رمان احمد پوری متفاوت‌ترین آن‌هاست. پوری بعد از توفیق رمان پخواننده‌ی «دو قدم این‌ور خط» خود را به‌عنوان داستان‌نویس به جامعه ادبی ایران معرفی کرد». درحالی‌که پیش‌تر پوری به‌عنوان مترجم شناخته‌شده بود. رمان «فقط ده ساعت» نیز رگه‌هایی از دو رمان پیشین پوری را دارد و درعین حال فضایی متفاوت می‌آفریند.

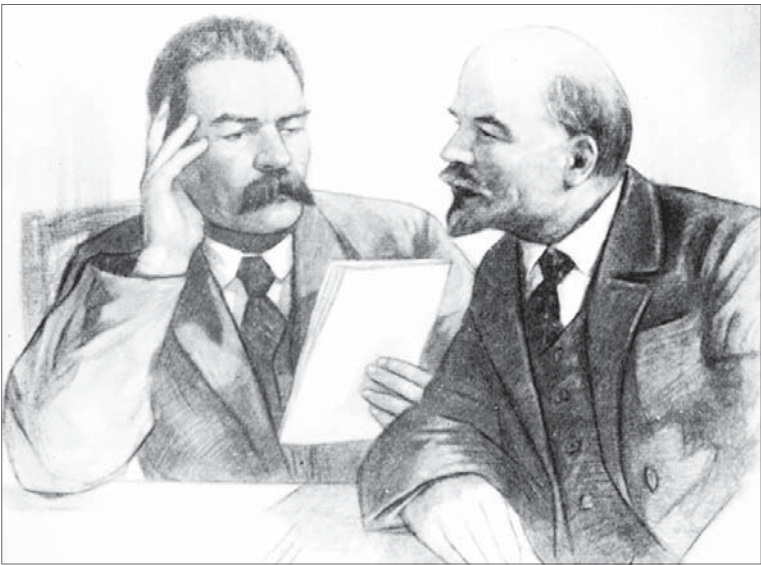


فقط ده ساعت
احمد پوری
نشر چشمه

ادبیات

گورکی، لنین و تضادهای یک دوران بانگاهی به نمایشنامه «بلشویک‌ها»ی شاتروف

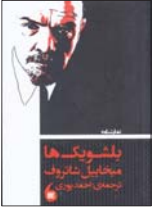
درو وجود هر یک از ما قسمتی از لنین هست



خودش هم زمین بخورد، همراه خود را گرفت، بلند کرد و به نظر رسید که همراهش مثل یک سایه بی‌وزن است. با این همه، لباس‌هایی دقیقاً همانند سامکین واقعی و زنده پوشیده بود، پس حتما باید وزنی هم می‌داشت! سامکین او را به هوا بلند کرد و به زمین کوبید- سامکین بدلی خرد شد، و بلافاصله موجوداتی که همگی کاملاً به خود سامکین شباهت داشتند در اطرافش چندبرابر شدند، دور او را گرفتند، با جدیت در کنارش راه افتادند، و با آن‌که همه مثل سایه بی‌وزن و شفاف بودند، محکم به او فشار می‌آوردند، ضربه می‌زدند تا او از راه منحرف شود، و به جلو می‌رانند.ش. تعدادشان لحظه به لحظه بیشتر می‌شد، همه‌شان داغ بودند و چیزی نمانده بود سامکین در میان جمع ساکت و آرام‌شان خفه شود».
در تمام رمان بلند گورکی دوبارگی شخصیت کلیم سامکین پخش شده است، او به ضدخودش بدل می‌شود و در آخر به موجودی هزارتکه تبدیل می‌شود.

به اعتقاد روله، گورکی در این رمان به قشری خاص از اجتماع روسیه نظر ندارد بلکه روایتی از کل مردم روسیه در دورانی خاص به دست می‌دهد. روله می‌نویسد که گورکی در این چهار جلد درواقع با خودش تصفیه‌حساب کرده است. تصفیه‌حساب یا دو چهره متضادی که در درون گورکی وجود داشتند: از یک‌سو گورکی به‌عنوان نویسنده و روشنفکری که وفادار به حقیقت است و از سوی دیگر گورکی به‌عنوان چهره‌ای انقلابی و عضو برجسته حزب. تضاد میان این دو چهره درونی است که هم وضعیت ذهنی گورکی را بحرانی می‌کند و هم موقعیتش در حزب را به خطر می‌اندازد.

بحرانی را که گورکی به آن دچار بوده می‌توان در «بلشویک‌ها»ی میخائیل شاتروف نیز دید. «بلشویک‌ها» نمایش‌نامه‌ای است که می‌توان آن را در دسته آثار تئاتر مستند قرار داد، چراکه شاتروف این



بلشویک‌ها
میخائیل شاتروف
ترجمه احمد پوری
نشر مانیانهر

تازه‌های نشر نیلا

آزمون واقعیت

حتا به هم‌قطاران خود باج نمی‌دهد و واقعیتی را که می‌بیند، بدون مجامله و خودسانسوری بر صحنه می‌آورد. با این حال بیشتر منتقدان و مفسران آثار نمایشی ایرلند، از سبک به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران تأثیر ملی ایرلند یاد می‌کنند که زبان نمایش‌نامه‌هایش زنده و واقعی است و نمونه‌ای اعلا از زبان آثار جنبش ناآنورالیسم آن دوران به‌شمار می‌رود. «حالی‌بند دنیای غرب» تابستان سال ۱۹۰۷ در انگلستان اجرا شد و ظرف چند سال به زبان‌هایی دیگر ترجمه شد و در کشورهای مختلف روی صحنه رفت تا جایی‌که به یکی از مهم‌ترین آثار کلاسیک تئاتر غرب بدل شد. سبیک موضوع این نمایش‌نامه را از دو حادثه معروف در غرب ایرلند برگرفته است. مردی پدر خود را به قتل می‌رساند و مردم او را پنهان می‌کنند. در حادثه دیگر، مردی دست به قتل زنی می‌زند که صاحب‌کارش بوده است، اما از زن جان به در می‌برد. سبیک بر مبنای این دو حادثه معروف طرح نمایش‌نامه‌ای را می‌ریزد و با فضای غرب ایرلند در هم آمیخته و دو سال روی آن کار می‌کند تا «حالی‌بند دنیای غرب» پدید می‌آید. اجرای این نمایش که به‌طرزی واقعی و هولناک واقعیتِ غرب ایرلند را برملا می‌کرد؛ مردمی دمدمی‌مزاج و سرکش و الکلی و کلبی‌مسلك، خشم ملی‌گرایان را برانگیخت و حتا تظاهراتی در شهر دوبلین به بنیاد انداخت، اما سبیک به‌هیچ‌روی کوتاه نیامد و حتا چند روز پیش از اجرا

در متنی نوشت: «هرکس با روستاشینان ایرلند نشست‌وبرخاست داشته و با آن‌ها دمخور شده، می‌داند که بی‌پرواترین جملات و پنداره‌های این نمایش‌نامه در قیاس با آن قصه‌ها که می‌توان در کلبه‌های کوچک شنید، کاملاً ملایم‌اند.»

در حاشیه‌ی بیابان

«اتاق بی‌روح و درجه سه‌ی مُتلی در حاشیه بیابان موهوای، دیوارهای گچی اتاق رنگِ مغزیسته‌ای دارند.

اما از سوی دیگر روزبه‌روز از حزب فاصله بیشتری می‌گیرد.

گورکی چهره‌ای نمادین برای انقلاب روسیه بود و تضادها و موقعیت تراژیک او را می‌توان به خود لنین و حتی به انقلاب هم بسط داد. لنین نیز از یک‌سو روشنفکری است که دارای درکی شخصی از ادبیات و هنر و فلسفه است و از سوی دیگر به‌عنوان رهبر حزب در میانه بحران‌های انقلاب قرار دارد. بااین‌حال او هیچ‌گاه به‌عنوان رهبر حزب سلیقه زیبایی‌شناختی‌اش را به دیگران تحمیل نمی‌کند. در جایی از «بلشویک‌ها»، آتاتولی لونا‌چارسکی، کمیسر خلقی فرهنگ می‌گوید: «برخلاف بعضی‌ها- که نمی‌خواهم از کسی اسم برم- لنین هرگز خوش‌آمدها و بدآمدهای استه‌تیکی خودش را به اصلی مسلم تبدیل نمی‌کند که همه باید از آن پیروی کنند». این موضوعی است که روله نیز به آن اشاره می‌کند و می‌گوید در سال‌های بعد از انقلاب لنین همچنان کلاسیک‌هایی چون پوشکین را به آثار مایاکوفسکی ترجیح می‌داده است.

در روایت شاتروف از جلسه‌هایی که اعضای شورا در غیاب لنین تشکیل می‌دهند، هم اهمیت و جایگاه یگانه لنین برای انقلاب روشن می‌شود و هم نوع نگاهی که او به‌عنوان یک روشنفکر به جهان داشته است. در یکی از صحنه‌های پرده دوم نمایشنامه، الکساندرا کولونتای، کمیسر خلق کشوری، خاطره‌ای تعریف می‌کند که دو روحیه در او شمرش را بازپایند... که نظر می‌رسید حسابی با هم دعوا کرده‌اند... بله البته... تروتسکی تازه از برست آمده بود. در را باز کردم و وارد شدم. اتاق تاریک بود، او در حالی که دستانش توی جیب‌هایش بود رو به پنجره ایستاده بود و روی پاشنه‌هایش عقب و جلو می‌رفت و به ستاره‌ها نگاه می‌کرد، من از فرط جگرش خشکم زد. می‌خواستم قبل از اینکه متوجه شود یواشکی از لای در بروم بیرون، ولی او عکس مرا در روی شیشه پنجره دید و بدون اینکه برگردد گفت: امشب ستارگان چه زیبا هستند باید یخبندان در راه باشد.

بعد برگشت و پرسید: آیا گاه‌گاهی به ستاره‌ها نگاه می‌کنی؟ گفتم که ایمن کار را می‌کنم ولی وقتی کنار دریا در دهکده باشم، تعجب کرد.

کنار دریا؟ آه، بله، البته، تو در آمریکا بودی، وقتی پرسچیه بودم تمام صور فلکی را می‌شناختم، حالا دارم از یادشان می‌برم.

سپیس سرکار برگشت، چند لحظه به خود استراحت داده بود تا به چیزهای دیگر فکر کند و آن چند لحظه تمام شده بود... همین چند لحظه استراحت لنین بعد از دعوایی تمام‌عیار با تروتسکی و پرسیدن اینکه آیا به ستاره‌ها نگاه می‌کنی، چهره‌ای کم‌تردیده‌شده از لنین به دست می‌دهد، چهره روشنفکری که در اوج بحران می‌تواند چیزهایی را ببیند که اطرافیان‌ش از دیدشان عاجزند.

عطف

طنز به سود مردم

● «کدام حزب برنده می‌شود؟» مجموعه‌داستانی است از عزیز نسین، طنزنویس مشهور اهل ترکیه، که با ترجمه داود وفایی در نشر ققنوس منتشر شده است. عزیز نسین برای مخاطبان فارسی‌زبان ادبیات چهره‌ای است کاملاً شناخته‌شده. داستان‌های طنزآمیز او از دیرباز در نشریات و به صورت کتاب در ایران منتشر شده و همچنان منتشر می‌شود. رضا همراه، ثمین باغچه‌بان، صمد بهرنگی و احمد شاملو از جمله مترجمان قدیمی آثار او به زبان فارسی بوده‌اند. در سال‌های اخیر نیز ارسالن فصیحی آثاری از عزیز نسین را به فارسی ترجمه کرده است. حقه‌باز، یک خارجی در استانبول، یخمه، کوسفندی که گرگ شد، بله قربان چشم قربان، خاطرات یک مرده، دندان‌های مردم را نشمارید، خری که مدال گرفت، نابغه هوش، محمود و نگار، مکه تو مملکت شما خسر نیس؟ و دیوانه‌ای بالای بام از جمله آثاری است که از عزیز نسین به فارسی ترجمه شده است. طنز عزیز نسین طنزی اجتماعی است. او تلقی‌اش از طنز را، چنان‌که در نقل‌قولی از او در توضیح پشت جلد ترجمه فارسی کتاب «کدام حزب برنده می‌شود؟» آمده، این‌گونه بیان کرده است: «تنها طنزی را طنز واقعی می‌دانم که به سود مردم باشد؛ چیزی که مرا به طنزنویسی کشاند، شرایط ناگوار روزگار بود... خلاصه این‌که طنز نوعی بروز خشم فروخورده است که ریشه در محرومیت و فقر دارد...».

در کارنامه کاری عزیز نسین انواع نوشته‌ها از داستان و رمان گرفته تا شعر و نمایشنامه و داستان کودک به چشم می‌خورد. او تاکنون جوایز ملی و بین‌المللی فراوانی برای آثارش برده است و بیشتر این جوایز هم بابت آثار طنزآمیزش به او اهدا شده «کدام حزب برنده می‌شود؟» شامل ۱۷ داستان طنزآمیز است. عنوان‌های این داستان‌ها عبارتند از: کدام حزب برنده می‌شود؟، صوری و تشریفاتی، قرار است برای ما مهمان آمریکایی بیایید، این‌ها در ماست، بچه‌ها را نگریانید، یک دسته جعفری، اولفریم، ساعت‌های شهری، نازک‌نارنجی، اولین حرف الفبا، خانه دنج و ساکت، کفش تنگ، پالتوی نماینده مجلس، گریه چرا گریخت؟، در مینی بوس، درس اخلاق و خواب ترساک.

داستان‌های این مجموعه نیز همچون دیگر آثار طنزآمیز عزیز نسین تصویری انتقادی از اوضاع اجتماعی به دست می‌دهند و جامعه‌ای سستوش انواع کژی‌ها و ناپسامانی‌ها را ترسیم می‌کنند. آن‌چه در ادامه می‌خوانید قسمتی است از داستان «بچه‌ها را نگریانید» از این مجموعه: «بر اساس شنیده‌های قبلی، چنان باور کرده بودیم که آقای شکری اسکمان را در خواهد آورد که گمان می‌کنم اگر حتی کلمه‌ای هم نمی‌گفت و فقط همان جا پشت تریبون می‌نشست ما باز هم می‌گریستیم. خدای من! آقای شکری شروع به صحبت کرد، چه صحبت‌کردنی؛ بچه‌های دیگر را نمی‌دانم اما اشک در چشمان من حلقه زد... از سر گریه در سه درس پیشین فکر کرده بودم چشمانم خشک شده و اشکی برایم نمانده، اما حالا چنان گریه می‌کردم که کسی نمی‌توانست



جلودارم شود. آقای شکری که از کلاس بیرون می‌رفت من بر اثر گریه‌کردن نیمه‌بیهوش بودم. آقای شکری را به ضیا، کوک آلپ تشبیه می‌کردم؛ شخصیتی مانند او داشت. طبق آنچه شنیده بودیم، آدم پولداری بود. او مدیریت یک مدرسه عالی دیگر را هم بر عهده داشت. می‌گفتند خودش هم در این مدرسه درس خوانده و به همین دلیل برای تدریس در کلاس‌های پایین حقوقی نمی‌گیرد و فقط به خاطر علاقه‌اش معلمی می‌کند. ذوق و شووق برای گریاندن بچه‌ها هم ریشه در این موضوع داشت که شباهتی به هیچ ذوق و شوق دیگری پیدا نمی‌کرد. مگر امکان داشت آقای شکری وارد کلاس شود، درس بدهد و ما گریه نکنیم؟ امکان نداشت. از دوران بچگی‌اش تعریف می‌کرد که در این مدرسه چگونه سپری شده و اشک ما را درمی‌آورد. از بچگی‌ها که کلاس آمد که گویی تندیس ماتمی است و می‌گریاند؛ می‌گفت مادران‌تان را دوست داشته باشید و ما اشک می‌ریختم. آنچه باعث شد من از آن مدرسه فرار کنم اشک‌هایی بود که به دلیل وقوع زلزله در توربانی ریختمیم. در آن‌جا خانه‌ها ویران و آدم‌های زیادی مرده بودند. آن روز آقای شکری طوری به کلاس آمد که گویی تندیس ماتمی است که جان گرفته. تا آن روز فقط ما بودیم که گریه می‌کردیم. حالا آقای شکری هم با ما می‌گریست، آقای شکری پیشنهاد کرد ما هم به آسیب‌دیدگان زلزله کمک مالی کنیم. پول که سهل بود ما حاضر می‌خواهید چقدر کمک کنید، و نتیجه را روی کاغذ یادداشت کرد. قرار بود مبالغی را که قولش را داده بودیم آخر هفته، زمان رفتن به خانه‌هایمان، باوریم و منظورم همه همکلاسی‌هاست، یعنی ما بچه‌ها که دانش‌آموزانی تازه دوازده‌ساله و اغلب هم یتیم و بی‌کس بودیم. آن‌ها که می‌توانستند برای مخارج یک هفته خود از خانواده بیست‌ونیم فروش (یک چهارم لیره) بگیرند لرد به حساب می‌آمدند...».